

قومیت و سیاست*

تی. دیوید میسون

واحد ترجمه

مقدمه

از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، جهان شاهد احیاء موضوع قومیت‌ها به مثابه یک معضل در سیاست، موضوعی مهم در زمینه بسیج سیاسی مردم، و منبعی برای منازعات داخلی و بین‌المللی بوده است. اهمیت سیاسی موضوع قومیت نه تنها در قلمرو سرزمین‌های تحت استعمار جهان سوم، بلکه در دموکراسی‌های فراصنعتی پیشرفته اروپای غربی و شمال آمریکا و نیز بسیاری از ملل کمونیست چون اتحاد جماهیر شوروی

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

T. David Mason, "Ethnicity and Politics", in: *Encyclopedia of Government And Politics*, (London: Routledge, 1992), pp. 568-586.

آنچه مؤلف در این مقاله در پی بیان آن برای خواننده می‌باشد، این است که: به علت اهمیت بیش از حد قومیت، ما باید توجه بیشتری به این موضوع داشته باشیم. همان‌گونه که نویسنده اظهار داشته، این نکته بسیار شگفت‌انگیز است که به‌رغم نقش حیاتی موضوع «قومیت‌ها» و نقش مؤثر آن در جهان معاصر، حجم آثار پژوهشی در این خصوص بسیار اندک است و سؤالاتی از قبیل اینکه اشکال نوین قومیت چیست، چگونه نقش ایفاء می‌کند و... همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند.

بمنظور طرح این حوزه، مؤلف در نوشتار حاضر به ارائه شرحی مبسوط پیرامون رویدادهای مختلف نسبت به این موضوع می‌پردازد و چارچوب نظری کلی را برای خواننده ترسیم می‌کند که در مجموع قابل توجه می‌نماید. به‌زعم مؤلف - آن‌گونه که در نتیجه‌گیری مقاله آمده است - ما نمی‌توانیم اهمیت قومیت را در جهان فعلی نادیده بگیریم و این عامل همچنان نقش مؤثری را ایفاء خواهد کرد. بنابراین باید خود را برای مقابله با اشکال نوین از مسائل قومی در آینده مهیا و آماده سازیم. مؤلف جهت رسانیدن این معنا به طرح ابعاد مختلف نزاع قومی در سطح جهانی و پایداری سیاست‌های قومی می‌پردازد که در مجموع می‌تواند برای درک بهتر مسائل قومی در ایران نیز مفید واقع شود.

(سابق)، یوگسلاوی، اروپای شرقی و جمهوری خلق چین نیز مطرح است. شرایط ساختاری ای که موجب بروز سیاست قومی - منطقه‌ای می‌گردند، علل بلاواسطه‌ای که منازعات قومی را تسریع می‌کنند و اشکالی که منازعات مبتنی بر قومیت به خود می‌گیرند، در بین کشورها و نیز درون سه جهان فوق‌الذکر تفاوت بارزی با هم دارند. اما این امر واضح است که نفوذ تجدّد^۱ در تمامی مناطق جهان نتوانسته است موضوع قومیت را به عنوان منبع ایجاد منازعات سیاسی "از اعتبار ساقط سازد"، حتی بنظر می‌رسد اهمیت آن در نتیجه گسترش تجدّد بیشتر از پیش هم شده باشد.

آنچه در ارتباط با مطالعه سیاست‌های قومی بسیار جالب توجه به نظر می‌رسد، این است که گذشته از استثنائات معدود، احیای قومیت به عنوان یک نیروی سیاسی در اغلب حوزه‌های پژوهشی پیرامون تغییر اجتماعی و توسعه سیاسی نادیده گرفته شده است. والتر کانر^۲ (۲۰-۳۱۹: ۱۹۷۲) خاطر نشان ساخت که در میان ده نمونه از آثاری که هم‌اکنون در حوزه ادبیات کلاسیک توسعه از آنها (بسیار) یاد می‌شود، هیچ‌یک از آنها یک بخش، یک فصل و دو یا حتی یک زیر عنوان اصلی را به موضوع "قومیت" اختصاص نداده‌اند در فهرست و نمایه شش اثر از ده مورد مذکور، حتی یک بار به گروه‌های قومی، قومیت و یا اقلیت‌ها (ی قومی) اشاره نشده، و در چهار اثر بعدی نیز بطور گذرا و در بعضی از عبارات تک افتاده و حاشیه‌ای از این موضوع یاد شده است. بنابراین در حالی که یک مجموعه قوی از حیث نظری و غنی از نظر تجربی مشتمل بر تحقیق درباره ابعاد و پویایی سیاست قومی وجود دارد، اما این حجم از ادبیات هنوز کاملاً مورد توجه بخش عمده حوزه تغییرات اجتماعی مقایسه‌ای و توسعه سیاسی قرار نگرفته است.

قرار گرفتن قومیت در حاشیه نظری علوم اجتماعی معاصر، تا حدودی مبتنی بر رقابت پارادایمی^۳ بین نوسازی و مکاتب مارکسیستی توسعه اجتماعی است. هر دو پارادایم هویت قومی را مسأله پیش پا افتاده و بی‌اهمیتی می‌دانند که مناسبت آن با گسترش و نفوذ هرچه بیشتر جامعه صنعتی و مدرن کاهش می‌یابد. اما برخلاف انتظار

1- Modernity

2- Walter Connor

3- Paradigmatic

هر دو مکتب ما شاهد تجدید حیات سیاست قومی هستیم آن هم درست در زمانی که نفوذ اقتصاد سیاسی جهانی و گسترش فرهنگ مدرن در تمامی زوایای جهان، بخش عمده‌ای از تحلیل‌گران سیاست تطبیقی را وا داشته بود تا زوال فوری قومیت، بمتابیه رابط بین سیاست و ملت، را پیش‌بینی کنند. والتر کانر ناکامی این قبیل انتظارات را چنین بیان می‌کند:

«تعداد معتابیهی از دولت‌ها چند قومیتی^۱ هستند. آگاهی قومی در سال‌های اخیر قطعاً در حال افزایش -- و نه کاهش -- بوده است. هیچ طبقه‌بندی از دولت‌های چند قومیتی -- دولت‌های اقتداری یا دموکراتیک، فدراتیو یا ساده؛ آسیائی، آفریقائی، آمریکائی و اروپایی -- از اثر تجزیه‌کننده قومیت^۲ مصون نبود، و همه آنها به نحوی بدان مبتلا می‌باشند. شکل حکومت، جغرافیا و سطح توسعه اقتصادی هیچکدام نقش تعیین‌کننده‌ای در این خصوص ندارند. ولی بنظر می‌رسد که لوازم توسعه اقتصادی -- بسیج اجتماعی و ارتباطات -- تنش قومی را افزایش داده و منجر به بروز درخواست و تقاضاهای جدایی‌طلبانه‌ای شده باشد. علی‌رغم تمامی اینها، نظریه پردازان حوزه ملت‌سازی مشکلات مربوط به قومیت را نادیده گرفته‌اند و یا به آن توجه کافی نکرده‌اند.» (کانر، ۳۳۲: ۱۹۷۲)

بنابراین ما با سئوالاتی از این قبیل مواجه می‌شویم که توجه اصلی ما در این مقاله بخود معطوف داشته‌اند: چرا قومیت همچون مرکزی قدرتمند هم‌چنان در مباحث هویت سیاسی در جامعه جهانی معاصر باقی مانده است؟ چرا گسترش فرهنگ سیاسی جهانی، نهادهای اقتصادی و فرایند نوسازی کاهشی پیش‌بینی شده در زمینه اهمیت قومیت در (حوزه) سیاست را بدنبال نداشته‌اند و حتی (برعکس) احتمالاً نقش سیاسی آن را تشدید هم کرده‌اند؟ اشکال مختلف بسیج سیاسی قومی کدامند؟ و چه عوامل ساختاری، فرهنگی و فردی باعث تفاوت در احتمال بروز، شکل و میزان مرکزیت یافتن کنش جمعی قومی می‌شود؟

این مقاله گذری نیز بر موضوعات مهم و مطرح در تحقیقات اخیر درباره سیاست‌های قومی خواهد داشت. و با توضیح اصول نظری که این پژوهش‌ها بر آن مبتنی هستند، احتمالاً خواهد توانست میزان توافق و سازگاری نظری این پژوهش‌ها را با

1- Multi Ethnic

2- Fissiparous

پارادایم جامع‌تری تحت عنوان "کنش جمعی سیاسی" روشن سازد. با این روش، ما احتمالاً خواهیم توانست ارتباط پژوهش‌های بعمل آمده در زمینه قومیت و سیاست را با تحوّل، اصلاح و تدقیق سنت‌های پژوهشی عمده که به مسئله تغییر اجتماعی و توسعه سیاسی پرداخته‌اند بیش از پیش روشن سازیم.

ابعاد قومیت و نزاع قومی

هنگامی که فرد واقعاً در می‌یابد که ناهمگنی قومی واقعیتی در میان ملل جامعه جهانی عصر حاضر است، دیگر نباید بقاء موضوع قومیت همچون عاملی قوی در عرصه سیاست‌های داخلی کشورها برایش شگفت‌آور باشد. تقریباً بیست سال قبل، والترکانر (۱۹۷۲: ۳۲۰) یاد آورده شد که از مجموع ۱۳۲ ملت - کشور موجود در آن زمان فقط دوازده‌تای آنها (۱/۹٪) بطور قطع از نظر قومی همگن بوده‌اند، در حالی که در بیست و پنج مورد (۹/۱۸ درصد) یک گروه قومی بیش از ۹۰٪ جمعیت کشور را شامل می‌شده، و ۲۵ مورد دیگر نیز دارای یک گروه قومی بوده‌اند که بین ۷۵ تا ۹۰ درصد جمعیت را شامل می‌شدند. اما در ۳۱ دولت (حدود ۵/۲۳ درصد) بزرگترین گروه قومی فقط ۵۰ تا ۷۴ درصد جمعیت را دربر می‌گرفته و در ۳۹ مورد باقیمانده (۵/۲۹ درصد) تنها گروه قومی عمده چیزی کمتر از نصف جمعیت را شامل می‌شد. در ۵۳ کشور (۲/۴۰ درصد) جمعیت به بیشتر از "پنج" گروه مهم و عمده تقسیم شده بود. برطبق آنچه کانر آن را "عدم انطباق مشخص مرزهای سیاسی و قومی" می‌نامد نایستی شگفت‌انگیز باشد که قومیت به عنوان هسته مرکزی سازماندهی و رقابت سیاسی در سطح جهان باقی بماند.

شواهد موجود درباره میزان خشونت‌های قومی به شدت مؤید کثرت مسایل قومی‌ای است که در صحنه سیاسی تعقیب و دنبال می‌شوند. در مطالعه مناقشات آفریقا بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶، استفان‌کنده^۱ ۱۲۰ نزاع را به سه نوع داخلی ضد رژیم، قبیله‌ای و جنگ‌های مرزی طبقه‌بندی کرد (کنده - ۲۳۱: ۱۹۷۸). او دریافت که ۸۵٪ از این نزاع‌ها از دو نوع نزاع داخلی هستند که نه تنها تعدادشان بیشتر است (۱۰۲ مورد از

۱۲۰ نزاع) بلکه دوام بیشتری نیز داشته‌اند. (۷/۹۷ درصد از جمع کل "جنگها سالها" ادامه داشته‌اند). در ده سال آخر مورد مطالعه وی (۷۶-۱۹۶۷ م) نسبت کلیه جنگهای داخلی افزایش یافت و جنگهای داخلی قبیله‌ای با دخالت خارجی نیز از جمله منازعاتی بودند که بسرعت تعدادشان افزوده شد. تمامی جنگ‌های داخلی قبیله‌ای و بیشتر جنگ‌های داخلی ضد رژیم، دارای یک عنصر قومی نیز بوده‌اند.

به عنوان مثال، هورویتس^۱ (۱۲-۱۰: ۱۹۸۵) خاطرنشان می‌سازد که حرکت استقلال طلبانه در گینه بیسائو تا حدود زیادی محدود به بالانت‌ها^۲ بود و حمایت اندکی از سوی فولاه‌ها^۳ بعمل آمد. در موزامبیک، ماکون‌ها^۴ بیشتر سربازهای مورد نیاز برای جنگ علیه پرتغال را تأمین می‌کردند در حالی که شانگاناها^۵ بیشتر رهبری حرکت‌های سیاسی را عهده‌دار بودند. سه ارتش شورشی در آنگولای - پرتغال^۶ دارای پایگاه قومی بوده‌اند و جوناس ساویمبی^۷ رهبر یونیتا (اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا) از پایگاه قومی خود در میان اوامبو^۸ در جنوب کشور به جنگ علیه دولت بعد از استقلال آنگولا در امتداد مرز نامیبیا ادامه داده است. سوآپو - سازمان مردمی جنوب و غرب آفریقا - به رهبری سام نجوما نیز حرکتی وابسته به قوم اوامبو است. در زیمبابوه نیز اکثر حمایت‌ها از رابرت موگابه توسط اکثریت شونا^۹ها صورت می‌گیرد در حالی که ارتش جاشوا نکومو^{۱۰} متکی به اقلیت ندبل^{۱۱} است.

آنچه تحقیق‌کننده بیان می‌دارد این است که علی‌رغم انحلال کامل حاکمیت استعماری، درگیری داخلی در جهان سوم از بین نرفته است. در واقع دشمنی‌های قومی و قبیله‌ای جایگزین سلطه استعماری شده و همچون موضوعی جدی و مطرح در این کشورها باعث گسترش روزافزون تنش‌ها و انقلاب در جهان سوم می‌شود. بسیاری از ملت‌های تازه استقلال یافته درگیر منازعاتی شدند که ناشی از تلاش گروه‌های قومی و

1- Horowitz

2- Balante

3- Fula

4- Makone

5- Shangana

6- Portuguese - Angola

7- Jonas Savimby

8- Ovambo

9- Shona

10- Jashua Nkomo

11- Ndebele

منطقه‌ای برای کسب استقلال منطقه‌ای، و یا انقلابیون سربرآورده از گروه‌های غیرحاکم قومی برای خارج ساختن کنترل دولت از دست گروه‌های حاکم است. در هر دو ستیز داخلی، قومیت علی‌القاعده بنیان قوی و احتمالاً سرنوشت‌ساز را برای بسیج مردمی فراهم می‌آورد. از همین روست که ما شاهد بروز زد و خورد‌های تجزیه‌طلبانه در برمه، بنگلادش، سودان، نیجریه، مراکش، عراق، اتیوپی و فیلیپین و جنگ‌های قومی داخلی در لبنان، زئیر، آنگولا، و افغانستان، و جنگ بین‌الدولی مابین اتیوپی و سومالی بر سر منطقه اوگادین^۱، بین هندوستان و پاکستان بر سر کشمیر، و شورش‌های نژادی در هندوستان، سری‌لانکا، مالزی، زئیر و گینه و حمله ارتش یک گروه قومی به شهروندان وابسته به گروه قومی مقابل در اوگاندا، زیمباوه، و اخراج آسیائی‌ها از اوگاندا و یا بنینی‌ها از ساحل عاج و گابن هستیم. (هورویتس، ۱۹۸۵: ص ۳ نیز نگاه کنید به: اسمال و سینگر، ۱۹۸۲: صص ۵۹-۶۰ و ۸۰).

نزاع قومی به هیچ‌وجه منحصر به سرزمین‌های سابقاً تحت استعمار جهان سوم نیست. جدایی‌طلبان باسک در اسپانیا، ناراضیان حکومت ایتالیائی‌ها در جنوب تیرول^۲، شورش ناسیونالیستی اسکاتلندی‌ها و ولزی‌ها در انگلستان، خشونت‌های دیرینه ایرلند شمالی، احساسات جدایی‌طلبانه فرانسوی - کانادایی در استان کبک (کانادا)، رقابت بین والون‌ها^۳ و فلمیایی‌ها^۴ در بلژیک، منازعه نژادی مستمر در ایالات متحده آمریکا و بروز نزاع‌های مشابه در انگلستان تماماً گواهی بر نقش تعلقات قومی به عنوان منبعی برای ایجاد منازعه در بخش عظیمی از دموکراسی‌های فراصنعتی اروپای غربی و شمال آمریکا می‌دهد. (ز.ک: کانر ۱۹۷۲: ۳۲۷ - راگین^۵ ۱۹۷۹ - هچر^۶ ۱۹۷۴ - بیرچ^۷ ۱۹۸۷ - تیری‌کین و روگروسی^۸ ۱۹۸۵).

حتی اعمال ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست در اروپای شرقی نیز این ملت‌ها را در مقابل نزاع‌های داخلی قومی مصون نکرده است. اعلامیه استقلال لیتوانی از اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و وجود گرایش‌های مشابه در دو جمهوری دیگر بالتیک،

1- Ogaden

2- Tyrolean

3- Wallon

4- Flemish

5- Ragin

6- Hechter

7- Birch

8- Tiryakin & Rogowski

یعنی لاتویا^۱ و استونی، نزاع‌های خونین بین ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها در منطقه مورد نزاع ناگورنو — قره‌باغ، و گسترش تمایلات تجزیه‌طلبانه در میان مردم دیگر جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، بیانگر میزان وسیع نفوذ احساسات ناسیونالیستی مبتنی بر قومیت در این کشورها علی‌رغم اعمال یک نسل جامعه‌پذیری رسمی از سوی دولت و ترویج این مطلب که چنین احساساتی ماهیتاً تجدیدنظر طلبانه‌اند می‌باشد. افزایش احساسات جدایی طلبانه اسلاوها و کروات‌ها و تبدیل شدن آن به زد و خورد‌های بین قومی در یوگسلاوی، آزار و اذیت اقلیت‌های مجار در رومانی، سوءظن لهستان نسبت به آلمانی‌های ساکن در قلمرویی که در اواخر جنگ جهانی دوم به لهستان بازگردانیده شد، و ناکامی جمهوری خلق چین در ریشه‌کن ساختن تمایلات استقلال طلبانه موجود در بین تبتی‌ها همانند موارد پیشین گواهی برگسترش هویت و تعلقات قومی در میان مردم دولت‌های به اصطلاح پرولتاریایی در اروپای شرقی و آسیا است.

تمام این موارد این سؤال را برمی‌انگیزد که چرا موضوع قومیت علی‌رغم گسترش سریع نوسازی (به هر معنایی که گرفته شود) و بسیاری از ملزومات آن از قبیل صنعتی شدن، شهرنشینی، و گسترش راه‌های ارتباطی مدرن و ارزش‌های نوین در هر گوشه‌ای از جهان همچنان ادامه حیات می‌دهد. در واقع، این بی‌قاعدگی پارادایمی که میان هر دو مکتب مارکسیستی و نوسازی توسعه مشترک است، نقطه آغاز بسیاری از آثار نظری معاصر درباره قومیت و سیاست است. در بخش بعدی ما به شرح برخی از این مباحث خواهیم پرداخت.

نوسازی و پایداری سیاست‌های قومی

این پیش فرض که فرایند چندبُعدی نوسازی باید منجر به امحاء قومیت به عنوان منبع هویت گروهی شود، به هیچ وجه در علوم اجتماعی تازگی ندارد. در اواسط قرن نوزدهم نیز نظریه پردازان اجتماعی معتقد بودند که با تحوّل جامعه صنعتی، منافع اقتصادی، جایگزین قومیت به عنوان محور اصلی هویت اجتماعی و مشارکت مردم در سیاست

می‌شود. قومیت به عنوان مجموعه‌ای مرکب از "وفاداری‌های بجا مانده از مرحله ابتدایی توسعه اجتماعی" تلقی می‌شد که ضرورتاً باید جای خود را به عقلانیت اقتصادی به عنوان نیروی محرکه اصلی رفتار آدمیان بدهد (بیرچ، ۱۹۸۷: ۳۲۵). اخیراً نویسندگانی مانند پارسونز و اسملسر (۱۹۵۶)، لیپست و روکان (۱۹۶۷)، باتلر و استوکس^۱ (۱۹۶۹) مدعی شده‌اند که گسترش دامنه تمرکز بازار به از بین رفتن تعلقات قومی منجر خواهد شد، زیرا هویت‌های قومی سنخیت مستقیمی با مراکز فروش و دادوستد ندارند. و از این رو باید معنای اجتماعی خود را از دست بدهند (لیفر^۲، ۱۹۸۱: ۵-۲۴). تحرک مکانی گسترده کار، سرمایه و کالاها و خدمات باید به همین ترتیب گروه‌های قومی را نسبت به تمرکز جغرافیایی دلسرد سازد و امکان جذب آنها در نظم اجتماعی کلی تری را فراهم سازد. (هیچر و لوی^۳، ۱۹۷۹: ۲۶۶).

همچنان که پیش از این ملاحظه شد، گسترش نوسازی در جهان باعث کاهش اهمیت قومیت به عنوان نیروی سیاسی نشده است. بنابراین چگونه می‌توانیم این امر را توجیه کنیم؟ ظهور و فعالیت حرکت‌های قومی - منطقه‌ای در بعضی از ملت - کشورهای چند قومیتی واقع در آسیا و آفریقا، پس از استقلالشان از سیطره قوای استعمارگر از قبل قابل پیش‌بینی بود. در آفریقا مرزهای ملت کشورها با توجه اندک، یا حتی بدون توجه به مرزهای قومی موجود در میان مردم بومی ترسیم شده‌است. در موارد بسیاری جزء آشکاری از استراتژی "تفرقه افکنانه" قدرت‌های استعماری، این بوده که استقلال فرهنگی گروه‌های مختلف قومی را دست نخورده نگاه دارند نهادهای دولت تازه تشکیل، به محض کسب استقلال، تهدید مستقیمی را متوجه این آش شله قلمکار یا نظام‌های فرعی اجتماعی و متمایز از لحاظ قومی که از دوره استعماری به جای مانده بودند نساختند. اما همین‌که دولت مرکزی توانایی اش را در جهت انتظام بخشیدن به امور جامعه افزایش و حوزه اقتدار خود را به نواحی قومی - منطقه‌ای گسترش داد، بتدریج انزوایی که سابقاً به این نظام‌های فرعی منفصل قومی امکان حفظ خودمختاریشان را در ذیل نظام استعماری داده بود، پایان یافت. اغلب چالش‌های حاصله

1- Butler & Stokes

2- Leifer

3- Levi

از این گروه‌های مستقل قومی، "قومیت واکنشی" و بیگانه - ترسی می‌سازد که برای حفظ نواحی قومی خود در مقابل نفوذ بالقوه تباه‌کننده و ویرانگر نهادها و اقتدار دولت مدرن مقاومت می‌ورزند (کانر، ۱۹۷۲: ۳۲۹ - لوی، ۱۹۷۹: ۲۶۳ - نیلسن^۱، ۱۹۸۵: ص ۱۳۴).

دوام منازعات قومی در جوامع پیشرفته صنعتی واقع در اروپای غربی و شمال آمریکا، هم‌اکنون کمتر با تمسک به نظریه نوسازی و یا مارکسیسم توضیح و تفسیر می‌شود. زیرا در واقع، هر دو مکتب قرار گرفتن هویت‌های مدرن جهانی از قبیل طبقه و دیگر هویت‌های مبتنی بر منافع مشترک اقتصادی بجای هویت‌های قدیمی را مفروض می‌دارند (روگروسکی و واسرسپرینگ^۲، ۱۹۷۱: ۹). واقعیت پایدار قومیت به عنوان نیرویی در جوامع پیشرفته، نوعی وضعیت غیرمتعارف پارادایمی را پیش روی نظریه پردازان مارکسیسم و نوسازی قرار می‌دهد. روگروسکی و واسراسپرینگ (۱۹۷۱: ۱۰-۹) مدعی شده‌اند که برخلاف نظریه نوسازی، تعامل بیشتر منجر به افزایش "مسئله ادراکی" تعیین جایگاه مردم بوسیله معیار خاص نمی‌شود؛ در واقع نوسازی ممکن است همه چیز - بجز معیارهای انتسابی^۳ - را تحت تأثیر قرار دهد. در نتیجه در میان معضل مربوط به مسایل ادراکی که غالباً ملازم و همراه فرایند انتقال از سنت به نوگرایی می‌باشد، نژاد و قومیت به عنوان نیروهای تعیین کننده رفتار مردم، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند، زیرا آنها سازوکارهای هویت بخشی هستند که اطلاعات کم هزینه‌ای را دربردارند. پیچیدگی فزاینده جوامع مدرن و مشکلات همراه آن مبنی بر تمییز متحدان بالقوه از رقبای بالقوه در رقابت‌هایی که جوامع مدرن را شکل می‌دهند، تمایل نسبت به همبستگی قومی را تجدید می‌کند چرا که تمییز متحد از رقیب بر اساس قومیت آسانتر از تمییز بر اساس معیارهایی با وضوح کمتر (و در نتیجه هزینه بالاتر) از قبیل حرفه، طبقه، ترجیحات سیاسی، یا معیارهای غیراسنادی دیگر است.

یک پی‌آمد ساختاری عمده این گرایش‌ها این است که چون منافع نوسازی بطور مساوی (یا حداقل منصفانه) بین گروه‌های قومی تقسیم نمی‌شود، در نتیجه همبستگی و

1- Nielsen

2- Wasserspring

3- Ascriptive

هویت قومی تقویت می‌شوند (براس، میلسون و وُلپ، ۱۹۷۰ باتس^۱ ۱۹۷۴؛ برای دیدن دیدگاه بدیل نگاه کنید: هورویتس ۱۹۸۵: ۱۰۳). این سؤال که چرا قومیت به عنوان معیاری مهم برای تقسیم پاداش و هزینه‌های نوسازی همچنان باقی مانده است و اینکه چه پی‌آمدهایی از این گرایش ناشی می‌شوند، هسته مرکزی بسیاری از آثار نظری نگاشته شده درباره سیاست قومی معاصر را تشکیل می‌دهد. ما اکنون توجه خود را به این آثار معطوف می‌کنیم.

قومیت و سیاست: رهیافت‌های نظری

درک این مطلب که نظریه نوسازی و تفسیر مارکسیسم از قومیت در بهترین شکل خود نیز در تبیین علت بقاء قومیت ناقص و مواجه با شکست بوده‌اند، به تلاش‌های نظری عدیده‌ای امکان و مجال آن را داده است تا در پی رفع این نقطه‌کور مهم برآیند. یکی از مهمترین و اولین گام‌ها تعریف قومیت در قالب واژگانی است که بصورت یک مفهوم منسجم در چارچوب‌های نظری موجود در مورد تغییر اجتماعی، توسعه سیاسی و اقدام جمعی قابل طرح باشد. تعریف روگوسکی (۱۹۷۴: ۷۱) از این واژه به مثابه نشانی که تشخیص آن کم‌هزینه و از بین بردنش پرهزینه است، از آنجا که امکان دسترسی به ابزارهای مفهومی در راستای تشریح گستره تأثیر قومیت و دیگر شاخص‌های اسنادی (تصدیقی) بر رفتار سیاسی فردی و مشارکت در اقدام جمعی، را برای ما میسر می‌سازد، از بُعد نظری غنی است. به عنوان مثال، با این تعریف نژاد و جنسیت شاخص‌های تقریباً قدرتمندی تلقی می‌شوند زیرا نژاد و یا جنسیت یک فرد توسط دیگر افراد به آسانی تشخیص داده می‌شوند و فقط با صرف هزینه‌های سنگین است که می‌توان آنها را تغییر داد. اما برخلاف آن زبان و لهجه کلاً بنیان‌های ضعیفی برای ایجاد همبستگی گروهی هستند و این بدان خاطر است که به سهولت نمی‌توان آنها را تشخیص داد و از طرفی خیلی راحت هم تغییر داده می‌شوند.

این دیدگاه، امکان آن را فراهم می‌آورد تا راه‌هایی را که نوسازی یا هر شکل دیگری از تغییر اجتماعی می‌تواند هویت قومی و نزاع‌های بین قومی را تقویت کند درک کرد. اولاً

1- Brass, Melson, Wolpe, Bates

نوسازی منافع و هزینه‌هایی - در شکل جمعی و فردی - در پی دارد. این منافع باید به بخش‌های مختلف موجود در جامعه تخصیص یابد. قومیت از جمله طرقتی است که بخش‌های گوناگون جامعه را می‌توان براساس آن از یکدیگر تمییز داد، روشی ساده که در آن تخصیص منافع و تقسیم هزینه‌ها براساس معیار قومی صورت می‌پذیرد. در این روش فرصتی که به هرگروه قومی داده می‌شود و تغییراتی که در ساختار توسط نوسازی ایجاد می‌شود، ممکن است به سوی التفات بیشتر به یک گروه قومی سوق داده شود.

توزیع نامتوازن منافع نوسازی به دلایل متنوعی ممکن است اتفاق بیفتد. عوامل محیطی خدادادی بسیاری ممکن است یک گروه قومی را نسبت به گروه قومی دیگری از امتیازاتی برخوردار سازد. به عنوان مثال موقعی که یک گروه (قومی) سرزمینی را در اختیار دارد که معادن طبیعی نادری در آن واقعند یا اینکه خاک و آب و هوایی مناسبتر برای یک نوع محصول مشخص و با اهمیت دارد. در موارد دیگری مشاهده می‌شود که مثلاً عامل جغرافیا یک گروه را تصادفاً نزدیکتر - و یا بیشتر در ارتباط - با جهان خارج قرار داده و در نتیجه ستاره اقبال توسعه را بر تارک این گروه - در مقایسه با دیگر سرزمین‌های قومی که از جریان مبادله جهانی به‌دورند - درخشان‌تر نگاه می‌دارد. بعضی از گروه‌های فرهنگی در قیاس با دیگران ممکن است از تمایل بیشتری برای کسب امتیاز از فرصت‌های تازه‌ای که از رهگذر ظهور نوسازی حاصل آمده‌است، برخوردار بوده و برای دستیابی به منافع نوسازی رقابت کنند. (ملسون و ولپ، ۱۹۷۰: ۱۱۵-۶؛ همچنین نگاه کنید به باتس ۱۹۷۴: ۶-۶۶۴). در بعضی از موارد این تمایل فرهنگی می‌تواند نتیجه جایگاه آن گروه در تقسیم کار فرهنگی در دوره پیش بوده باشد. به عنوان مثال یک گروه قومی که بطور طبیعی از دستیابی به زمین منع شده و بنابراین همانند سوداگران متوجه فعالیت‌های تجاری شده‌است، ممکن است برای کسب امتیاز از رهگذر تغییراتی که در اقتصاد بومی و ساختار اجتماعی بدلیل ورود در اقتصاد جهانی حاصل می‌گردد در موقعیت مناسبتری قرارگیرد.

اگر منافع نوسازی براساس معیار قومی توزیع گردد، آنگاه ارتباط ساختاری بین گروه‌های مختلف قومی برای تبیین اختلاف موجود بین اقوام در امر توزیع هزینه‌ها و

منافع اجتماعی، یعنی حدی که این اختلافات منجر به بروز نزاع قومی شده و شکل اجتماعی که این نزاع به خود می‌گیرد حائز اهمیت می‌گردد. اساسی‌ترین تفکیک بین اشکال تفاوت‌های قومی، تفکیکی است که بین تفاوت‌های عمودی و افقی و یا بین نظام‌های درجه‌بندی شده و درجه‌بندی نشده^۱، گذارده می‌شود. در یک نظام کاملاً عمودی یا درجه‌بندی شده، قشر بندی مترادف با قومیت است به گونه‌ای که ساختار اجتماعی آن متشکل از یک گروه قومی فرادست در مقابل دیگر گروه‌های فرودست می‌باشد. از آنجا که قومیت و طبقه در اینجا با یکدیگر مطابقتند، تحرک بواسطه معیارهای وابستگی محدود می‌شود (هورویتس، ۱۹۷۱: ۲۳۲-۱۹۸۵: ۵-۲۳) بطورکلی گروه‌های مختلف قومی از حیث جغرافیایی با یکدیگر ترکیب می‌شوند. بگونه‌ای که تعامل بین اعضای گروه‌های قومی گوناگون بصورت یک عمل روزمره در زندگی اجتماعی در می‌آید. اما روابط بین گروه‌ها توسط هنجارهای وضعیت فرودستی هدایت می‌شود. هنجارهای رفتاری که روابط بین گروه‌ها را در یک چارچوب درجه‌بندی شده هدایت می‌کنند، مشخصاً به صورتی شکل داده شده‌اند که بیانگر و مؤید ضرورت تمکین گروه فرودست و سلطه گروه مسلط و نحوه تعاملاتی است که این نظام را به آداب و رسوم نظام کاستی نزدیک می‌نماید (هورویتس، ۱۹۸۵: ۲۶).

با وجود استحکام نظام‌های درجه‌بندی شده، روابط بین گروه قومی مافوق و زیردست علاوه بر تأثیری که از نزاع و اجباری که در پی حفظ وضعیت موجود است می‌پذیرد، معمولاً از میزان همبستگی اجتماعی و انتظارات مشترک نیز متأثر می‌باشد. مدل مسلط در تعاملات میان اعضای گروه‌های فرادست و فرودست مبتنی بر تبادل قیمومتی است: اعضای گروه فرودست از ولی نعمتان خود در گروه مسلط در عوض ارائه خدمات، وفاداری نسبت به آنها، حفظ حرمت و تمکین از ایشان و خوبی در حقشان، انتظار حفاظت و تأمین امنیت را دارند (هورویتس، ۱۹۸۵)، همچنین نگاه کنید به پاول، ۱۹۷۰ و اسکات (۱۹۷۲). در افتادن با چنین نظامی بمعنای این است که امنیت خود را در مقابل تهدیدهای به عمل آمده به خطر بیندازیم و چنانکه اسکات (۱۹۷۶) و پاپکین (۱۹۷۹) (هر چند از دیدگاه‌های متفاوت مدعی شده‌اند) هیچ‌کس به سادگی چنین

مخاطره‌ای را نمی‌پذیرد. بنابراین، با وجود بی‌عدالتی‌های آشکاری که در ساختار اجتماعی کشورهای جهان سوم وجود دارد، ما شاهدیم که ساختار اجتماعی که بر پایه معیار قومی تنظیم شده به حیات خود ادامه می‌دهد.

اما این قبیل ساختارها توسط آنچه در واژگان هورویتس (۱۹۷۱: ۲۳۶) "گسترش هنجارهای جهانی" خوانده می‌شود و ملازم نوسازی است، روبه تحلیل دارند. رابطه مبادله‌ای گروه‌های قومی نیز در نتیجه تغییرات حاصله در اقتصاد سیاسی محلی که توسط ادغام روزافزون دولت‌ها در سیاست اقتصادی جهانی هدایت و شکل داده می‌شود، فروخواهد پاشید. این فرایند بازارهای بومی را از حیث آن که وابسته به زمین، کارگر، و سرمایه هستند، بگونه‌ای دستخوش تحول خواهد ساخت که نخبگان گروه مافوق انصراف منابع از بخش تولید برای رفع حوائج داخلی به بخش تولید برای بازارهای جهانی را سودآور می‌یابند. تحت چنین شرایطی ضمانت فرودستان در مقابل خطرات ناشی از بحران‌های معیشتی در مقایسه با عوایدی که از هدایت این منابع بسوی تولید اضافی جهت بازارهای جهانی نصیبشان می‌شود، از ارزش و مطلوبیت کمتری برخوردار است. در نتیجه، آنها شروع به بیرون کردن رعایا از زمین‌هایشان و کاهش هزینه‌های نیروی کار خود می‌کنند. هنگامی که اعضای گروه فرودست تأمین و ضمانت خود را در قبال تهدید بحران معیشت از دست دادند، توجیه و دلیل استمرار بخشیدن به تمکین از گروه مافوق از بین می‌رود و توده‌های گروه فرودست در معرض بسیج برای دست یازیدن به اقدامی جمعی قرار می‌گیرند.

بدیل نظام‌های درجه‌بندی شده نظام‌های درجه‌بندی نشده یا افقی است. در این نوع نظام هرگروه قومی در درون خود و جدا از دیگر گروه‌ها، دارای نظام قشربندی شده خاص خودش است. گروه‌های قومی مختلف همانند سلسله‌مراتب اجتماعی گوناگون، بطور موازی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و هرگروه به عنوان شکل اولیه جامعه تمام عیار، کامل و مستقل قلمداد می‌شود (هورویتس، ۱۹۸۵: ۲۴) در نظام‌های یک‌دست روابط فیما بین افراد گروه‌های قومی مختلف کمتر قابل پیش‌بینی است، در چنین ساختاری غالباً اقتدار ملی، برای افزایش تبادل به منظور ایجاد برابری تعاملات در میان اعضای گروه‌های مختلف وجود ندارد (پیشین، ص ۲۸). در این صورت روابط بین

گروه‌ها، ماهیت روابط بین‌المللی را بخود می‌گیرد. (هورویتس، ۱۹۷۱: ۲۳۴).

هورویتس (۱۹۸۵: ۳۵)، ادعا می‌کند که نظام‌های یکدست دارای توانایی بسیار بیشتری برای پشت سر گذاشتن تغییرات و جابجایی‌های همراه نوسازی و توسعه هستند زیرا در درون هر گروه قومی - فرصت‌هایی برای تحرک به بالا وجود دارد و استفاده از این فرصت‌ها ضرورتاً به نزاع‌های بین قومی منتهی نمی‌شود. هنگامی که نزاع بین قومی در یک نظام یکدست رخ می‌دهد، معمولاً هدف آن ایجاد تغییر اجتماعی نیست، بلکه هدف محروم ساختن یک گروه قومی توسط گروه قومی دیگر از قدرت و به نوعی بازگرداندن "وضعیت متجانس قومی در گذشته" است (هورویتس، ۱۹۷۱: ۲۳۵). بدین دلیل، نزاع‌های بین قومی خشونت‌بار در نظام یکدست بیشتر احتمال دارد به شورشی تجزیه‌طلبانه تبدیل شوند تا یک انقلاب اجتماعی.

قبول تمایز بین دو نوع نظام درجه‌بندی شده و یکدست، به بهترین و کامل‌ترین وجهی از نظر تئوریک در ترکیب مدل موسوم به استعمار داخلی ارائه شده از سوی میشل هیچر با مدل "رقابت قومی" آمده است. استعمار داخلی تبعات اجتماعی و رفتاری ساختارهای درجه‌بندی شده در روابط بین قومی را بیان می‌دارد، در حالی که "مدل رقابت" را می‌توان بیانگر تبعات اجتماعی و سیاسی ساختارهای یکدست در روابط قومی قلمداد کرد. در مرکز مدل استعمار داخلی هیچر، مفهوم تقسیم کار فرهنگی (CDL)^۱ وجود دارد. این مفهوم ناظر بر الگویی از تبعیض ساختاری است که افراد باتوجه به خصائص و علائم فرهنگی محسوسی مجبوراند تا نوع حرفه یا نقش‌های اجتماعی ویژه‌ای را گردن نهند (هیچر، ۱۹۷۴: ص ۱۱۵۴). از این دیدگاه ساختار روابط بین گروه‌های قومی فرادست و فرودست مشابه نحوه استثماری است که ماهیت روابط بین دولتهای پیرامونی با دولتهای مرکزی را در الگوهای نو استعماری روابط بین‌الملل مشخص می‌سازد. در این مدل مرزهای قومی مطابق با خطوط معین اختلافات ساختاری است و در نتیجه آن، همبستگی قومی تشدید و تقویت می‌شود (نیلین ۱۹۸۵: ۱۳۳). هر جا هویت قومی و وضعیت اقتصادی ارتباط می‌یابد، معنایی به هویت قومی می‌بخشد که تا زمانی که ارتباط بین وضعیت اقتصادی و نشانه‌های وابستگی باقی است، به حیات خود

ادامه می‌دهد. همبستگی قومی به عنوان واکنش از سوی طرف پیرامونی - که از حیث فرهنگی متمایز است - در مقابل استثمار مرکز تقویت می‌شود. از این رو جمعی از محققین به این پیامد تقسیم کار فرهنگی عنوان "قومیت واکنشی" را داده‌اند که بوسیله آن "انسجام قومی" از رهگذر استثمار آشکار گروه فرودست توسط گروه فرادست، تشدید می‌شود (نیلسن، ۱۹۸۵: ۱۳۳). تحت چنین شرایطی، اختلافات قومی از بین نمی‌رود بلکه ممکن است حتی بنیان ظهور اقدامی جمعی از سوی اعضای گروه - قومی پیرامونی علیه قوم مرکزی را نیز فراهم آورند، چرا که هویت قومی نمی‌تواند از منافع اقتصادی و سیاسی افراد در درون یک نظام جدا باشد (لیفر، ۱۹۸۱: ۲۶ - بیرچ و ۱۹۷۸: ۷-۳۲۶).

در حالی که مدل "استعمار داخلی" و دیگر انواع "قومیت واکنشی" پیش‌بینی می‌کنند که تجدید حیات قومی در زمان تقسیم کار فرهنگی بیشتر محتمل بنظر می‌رسد، اما مدل بدیل موسوم به "رقابت قومی" ادعا و پیش‌بینی می‌کند که تجدید حیات قومی موقعی بسیار محتمل است که تقسیم کار فرهنگی در هم شکستند و نابرابری‌های گروهی از بین بروند (ناگل و آلزاک^۱، ۱۹۸۲: ۷-۱۳۰). در یک نظام یکدست و همسان، قومیت مبتنی بر رقابت، در زمانی که افراد گروه‌های مختلف در حال رقابت بر سر منافع یکسانی هستند پدیدار می‌شود (نیلسن، ۱۹۸۵: ص ۱۳۴). همچنانکه جوامع نامتجانس فرهنگی، صنعتی می‌شوند گسترش بازار اقتصادی در سطح کشور همراه با افزایش فرایند بوروکراتیک شدن جامعه و دیگر ملزومات تجدید طبقه‌بندی منجر به افزایش اعتبار و ارزش معیارهای جهانی و کنار گذاشتن نظام‌های قومی سنتی بر پایه شأن وابستگی گردد. آزادی افراد در انتخاب شغل و توزیع پاداش‌های اجتماعی بر اساس معیاری عقلانی و اکتسابی که مرزهای قومیت را در می‌نوردند صورت می‌گیرد.

اما این به معنای بی‌اعتبار شدن تمایزات قومی نیست. منافع حاصله از نوسازی هواخواهان بسیاری دارد ولیکن این منافع تقریباً نادر و کم هستند. و در نتیجه افراد گروه‌های مختلف قومی چه بسا که خود را در مقام رقابت با یکدیگر بر سر دست‌یابی به حرفه‌ها و یا پاداش‌ها قرار دهند. همان طوری که این تغییرات رشد می‌یابند، امکان

تقویت - و نه امحاء - همبستگی قومی بیشتر می‌شود (نیلسن، ۱۹۸۵: ص ص ۴-۱۳۳). همچنین نگاه کنید به: هانان^۱ ۱۹۷۹، نیلسن ۱۹۸۰، راجین ۱۹۷۹ و آلزاک (۱۹۸۳). گسترش بازار نیروی کار عقلانی، انواع علایقی را که منجر به تحریک و تهییج اعضاء یک گروه قومی برای انسجام هرچه بیشتر می‌شوند، حفظ می‌کند، و در نتیجه گروه قومی مذکور را به عنوان یک کانال سازمانی در جهت انجام اقدام جمعی مطرح می‌سازد (نیلسن، ۱۹۸۵: ۱۴۲). بنابراین گروه‌های قومی بخاطر توانایی‌هایشان در جذب کالا و خدمات از بخش‌های مدرن جامعه و به تبع آن برآورده ساختن درخواست‌های اعضایشان در مورد درخواست منافع حاصله از تجدّد، به حیات خود ادامه می‌دهند (باتس، ۱۹۷۴: ۴۷۱).

توانایی گروه‌های قومی در جذب منافع از بخش مدرن بستگی به میزان توانایی آنان در مجازات‌های اعضائی دارد که بر مبنای منافع گروهی کار نمی‌کنند، بویژه نخبگان و برگزیدگانی که از موقعیت برتر خویش برای بالا بردن مقام و شأن گروه قومی خودشان بهره نمی‌جویند. بسیاری از اعضای متجدد یک گروه قومی کامیابی‌های خود در بخش مدرن را تبدیل به موقعیت‌ها و امتیازاتی در بخش سنتی گروه قومی می‌کنند و این کار را غالباً با استفاده از درآمدهای حاصله از بخش مدرن در جهت اشاعه "شبکه‌های قیمومتی" در میان افراد گروه قومی شان به انجام می‌رسانند (باتس، ۱۹۷۴: ۴-۴۷۲). اگر آنها در انجام چنین کاری کوتاهی ورزند، ممکن است از سوی دیگر افراد گروه قومی شان مشمول مجازات قانونی قرار گیرند. احتمال وقوع چنین عملی نیز بستگی به این دارد که چگونه می‌توان آنها را همچون یک عضو بحساب آورد، و اینکه چگونه می‌توان حمایت و یا عدم حمایت آنها را اثبات کرد، و اینکه رژیم موجود چه میزان صلاحیت توانایی اعمال خواست خود را بر روی یک گروه قومی ناراضی دارد. بدین جهت قومیت همچون یک عامل در رقابت بر سر فواید و منافع نوسازی هم برای نخبگان و هم برای غیرنخبگان اهمیت می‌یابد.

باتس (۱۹۷۴: ۴۶۵-۶) مدعی شده‌است که در بسیاری از ملل آفریقایی ظهور رقابت‌های قومی میراث بلافصل ساختار حکومتی دوران استعمار است. قدرت‌های

استعماری با تعیین مرزهای حکومتی در طول خطوط قبیله‌ای، نفع اتباع را در این قرارداد دادند که خود را براساس خطوط قومی سازماندهی کنند و بدین وسیله بر ماشین اجرایی کشور که زمام فرایند نوسازی را در دست دارد تسلط یابند. تشکیلات اداری محلی و بومی نیز اموری مانند صدور اجازه برای ورود به بازار، تأسیس غرفه‌های تجاری، تنظیم تولید غلات و کشاورزی، نگهداری حیوانات، راه‌سازی برای صدور تولیدات و در موارد بسیاری دسترسی به اراضی را تحت کنترل خود دارند. انجمن‌های محلی نیز غالباً در جهت متمایل ساختن امر توزیع و کسب منابع بسوی خود و در چارچوب علایق گروه قومی بومی خود عمل می‌کنند. از آنجا که کنترل توزیع فواید حاصله از تجدد به دستگاه‌های اجرایی محلی - که حوزه قدرت هر یک توسط مرزهای قومی مشخص می‌شود - محول شده، برای جوامع بومی و محلی طبیعی است تا در گروه‌بندی‌های قومی که از حیث سیاسی منسجم می‌باشند ادغام شوند و از طریق این همبستگی و انسجام، برای محدود کردن میزان توانایی دستگاه‌های اجرایی محلی یا ملی در شراکت منافع تجدد با اعضا و دیگر گروه‌های قومی، استفاده کنند (باتس ۱۹۷۴: ۷-۴۶۴).

بنظر روگوسکی و واسر اسپرینگ (۱۹۷۱: ۲۱-۲۰) شرایط لازم و کافی که برای یک فرد عقلانی خواهد بود تا خود را درگیر یک اقدام جمعی کند عبارتند از:

- ۱- فرد باید عضو یک گروه مشخص و معلوم باشد.
- ۲- برای هر فرد مرد / زن باید برخی از منافع جمعی گروه به عنوان "آمال و خواست‌های عالی و آرمانی" مطرح باشد.
- ۳- اقدام جمعی قومی باید راه "کم‌هزینه‌تری" را برای دستیابی به منفعت موردنظر نسبت به راه‌هایی که دیگران در خارج از گروه اتخاذ می‌کنند، ارائه دهد.
- ۴- فرد باید باور کند که سهم وی در اقدام جمعی حداقل تا حدودی در حصول یا عدم حصول منفعت مطلوب مؤثر است.

برای اینکه افراد بدین نتیجه دست یابند که اقدام جمعی قومی روش مؤثر و ارزشمندی در دستیابی به منافع جمعی است و اینکه سهم ایشان در حصول یا عدم حصول به منافع موردنظر مؤثر است، باید از درون گروه قومی مظلوم و مورد اذیت و

آزار، رهبری برخیزد که توانایی سازمان‌دهی اقدام جمعی، و اقتناع فعالان بالقوه را مبنی بر اینکه در سهم ایشان (در شکل‌گیری نتیجه نهایی) تفاوتی ایجاد می‌شود، داشته باشد. روگوسکی (۱۹۸۵) ادعا می‌کند که گرایش بسوی اقدام جمعی مبتنی بر قومیت، با توجه به چگونگی ساختار روابط بین قومی تفاوت می‌کند، بدین صورت که ماهیت این روابط براساس تقسیم فرهنگی کار (نظام رتبه‌بندی)، یا ساختار محکم جوامع قومی موازی (یکدست) شکل بگیرد. در نوع اول میزان بالایی از تحرک اجتماعی بطور مؤثری در گروه تشبّه به فرهنگ گروه قومی مافوق است (پیشین ص ۹۲). اینکه تشبّه ایشان تا چقدر ساده و یا همراه با صعوبت صورت می‌پذیرد بستگی به کار ویژه گروه مافوق نسبت به پذیرش ایشان، و توانایی گروه صعود یافته بمنظور احتراز از مجازاتهای گروه فرودست بخاطر تشبّه دارد. این امر نیز بنوبه خود معمولاً بستگی به میزان استحکام شاخصه‌هایی دارد که گروه مافوق را از گروه فرودست تمییز می‌دهد. "قومیت" به عنوان شاخصه‌ای که نسبتاً راحت شناخته شده و بسختی تغییر می‌یابد، کار تشخیص و مجازات تطابق جویان را بشکل نسبتاً ساده‌ای به انجام می‌رساند و لذا آن دسته از افراد یک گروه قومی زیردست تطابق جو را به تعقیب و پی‌گیری مسئله بسیج هم‌قطاران گروه قومی شان متمایل می‌سازد، و آنان را از تعقیب هدف همانندسازی خود با گروه قومی مسلط‌باز می‌دارد. اگر گروه فرادست در مقابل تطبیق‌پذیری اعضای گروه فرودست که دارای تحرک روبه بالا هستند، مقاومت کند آنگاه گروه زیردست نهایتاً دارای کادری متبحر در قسمت رهبری خواهد شد. چون این رهبران از دست‌یابی به مقام رهبری در جامعه به خاطر میراث قومی شان منع شده‌اند، انگیزه قوی خواهند داشت تا گروه تحت سلطه را برای یک اقدام جمعی در جهت ایجاد تحولی پایدار در تقسیم کار فرهنگی سازماندهی کنند تا از این طریق فرصت‌هایی را که توقع کسب مقام رهبری در آنها برایشان می‌رود به وجود آورند. به عنوان مثال حرکت استقلال‌طلبانه هندوستان توسط هندیان تحصیل کرده در انگلیس رهبری می‌شد، کسانی که علی‌رغم قابلیت‌های خود از پذیرفته شدن در درون جامعه انگلیسی یا کسب امتیازات خاص گروه‌های بالاتر از سطح متوسط در نظام اجرائی استعماری انگلستان محروم شده بودند. تحت چنین شرایطی گرایش‌های مبتنی بر اتخاذ خط‌مشی آزاد غلبه دارد: اول از همه در نزد نخبگان گروه زیردست با وعده

کسب مقام رهبری در نظم اجتماعی نوین که از اقدام جمعی حاصل خواهد شد، و سپس در نزد توده‌های گروه تحت سلطه از طریق فعالیت های سازمانی این نخبگان مشتاق. ایجاد یک سازمان، احتمال جمع شدن افراد غیر نخبه - هر قدر هم که کوچک باشد - با دیگران در راستای تحقق منافع جمعی را افزایش می‌دهد. خلاصه آنکه، ایجاد یک سازمان رغبت آنها را برای مشارکت در اقدام جمعی با اطمینان دادن به آنها که مساعدت‌ها و کمک‌شان بیهوده نخواهد بود افزایش می‌دهد. (فرولیچ^۱ و دیگران، ۱۹۷۱). پس به پیروی از روگوسکی (۱۹۸۵) می‌توان اظهار داشت که نقش قومیت در یک اقدام جمعی این است که تشخیص متحدان بالقوه در یک اقدام جمعی را در قالبی ساده و مختصر به نمایش می‌گذارد و کسانی را که می‌خواهند آزاد باشند و یا در نظام گروه قومی رقیب جذب شوند شناسایی و مجازات می‌کنند.

در فرمول بسیج منابع برای درگیری قومی ارائه شده از سوی هچرولوی (۲۶۶: ۱۹۷۹)، هیچ گروهی در یک اقدام جمعی خود را وارد نمی‌سازد مگر آنکه توانایی انجام آن را در خود ببیند، و این توان به میزان سعه صدر و تساهل دولت مرکزی در قبال سازمانی که از حیث فرهنگی - سیاسی با او دشمنی دارد و نیز به بنیان های بجای مانده از تشکل های داوطلبانه موجود در جامعه، و دسترسی به منابع کافی برای حمایت و تقویت فعالیت سازمان بستگی دارد (همچنین نگاه کنید به: تیلی ۱۹۷۸، مک کارتی و زالد^۲ ۱۹۷۷). در یک جامعه تقسیم شده از نظر قومی، حال چه به شکل نظام درجه بندی شده یا یکدست، سازمان های اجتماعی^۳ سنتی بطور مشخص دارای بنیانی قومی هستند: از آنجا که منافع اجتماعی مطابق با خطوط قومی توزیع می شوند، حوائج و دردهای مشترک نیز به همین صورت مبتنی بر تقسیم بندی های قومی خواهند بود، و سازمان های اجتماعی نیز برای پاسخ گویی به همین نیازهاست که سربر آورده و تأسیس می شوند. ما می توانیم از دولت در قبال این سازمان ها به هنگامی که دارای بنیان قومی می باشند انتظارات بسیاری داشته باشیم، چرا که تلاش برای سرکوب کردن آنها به معنای فراخوانی به یک تصفیه قومی است. علاوه بر این، در یک نظام عمودی، دولت مرکزی که

1- Frohlich

2- Zald

3- Cammunal

توسط گروه قومی مافوق اداره می‌شود چه بسا شکل‌گیری سازمان‌های عمومی محلی را در میان گروه‌های قومی تحت سلطه بنا بر ضرورت تجویز کند. این تجویز بدان خاطر است تا از این طریق خدمات و امکانات مشابهی بدون بکارگیری منابع دولتی ارائه گردند. به همین صورت در یک نظام یکدست، دولت مرکزی ممکن است نسبت به تأسیس سازمان‌های عمومی قومی از خود تمایل نشان دهد چرا که بطور مشخص هر گروه قومی دارای سلسله مراتب کاملی از قشرهای اجتماعی است و در نتیجه بنیان ایجاد سازمان‌هایی را که متناسب با حوائج اعضای آن جامعه است، توسعه و گسترش می‌دهد. در واقع، بدین دلایل چه بسا دولت مرکزی در یک نظام یکدست، بیش از نظام عمودی، در مقابل ایجاد شبکه‌ای قومی از سازمان‌های سیاسی ناراضی از خود تساهل نشان بدهد. در نظام عمودی دولت مرکزی دارای توان بیشتری برای سرکوبی چنین سازمان‌هایی است. هیأت مؤسس چنین سازمان‌هایی در درون نظام‌های عمودی از منابع اندکی جهت حمایت از سازمان‌های سیاسی مخالف برخوردارند. بدین جهت سازمان‌های قومی در نظام عمودی نسبت به یک نظام یکدست، احتمال کمتری دارد که بتوانند متولد شوند، و در ضمن راحت‌تر سرکوب می‌شوند. خلاصه کلام، از آنجا که قومیت امر بسیج را تسهیل می‌کند ما باید توقع و انتظار این را داشته باشیم که اقدام جمعی در جوامعی که از نظر قومی تقسیم شده‌اند، آسان‌تر و ساده‌تر از جوامعی که دارای قومیتی متجانس هستند، رخ دهد. به همین صورت، در میان جوامع با قومیت‌های متفاوت توقع ما بر این است که نظام‌های اجتماعی یکدست در مقایسه با نظام‌های اجتماعی عمودی از استعداد بیشتری برای این گونه اقدامها برخوردار باشند.

مطالب فوق ما را همچنین با این سؤال مواجه می‌سازند که چگونه تک‌تک افراد گروه قومی نسبت به شرکت در یک اقدام جمعی بطور کلی، و نزاع قومی بطور اخص، تحریک می‌شوند. افراد را می‌توان نسبت به مشارکت در اقدام جمعی اقناع کرد، اگر آنها این حقیقت را درک کنند که مشارکت‌شان در این اقدام منافع شخصی بدنبال دارد (انگیزه‌های گزینشی) و یا اینکه اگر بفهمند که سهم ایشان در این اقدام جمعی بالاخره تفاوتی در نتیجه نهایی بیار می‌آورد (به عنوان مثال در تحقق منافع جمعی مؤثر است). طبق نظر هچر و تعداد دیگری از نویسندگان (۱۹۸۲: ۴۲۵-۷) برآورد افراد از میزان

منافع شخصی که از مشارکت در اقدام جمعی نصیب‌شان می‌شود، هنگامی افزایش می‌یابد که سازمان دارای منابع زیادی - گذشته از آنچه در خلال اقدام جمعی عایدشان می‌شود - باشد؛ توان نظارتی سازمان به اندازه کافی وسعت یافته باشد که بتوانند حامیان‌ش را مضمول‌انگیزه‌های گزینش‌کنند و افرادی را که متمایل به اتخاذ‌گرایی‌ی آزاد هستند کیفر دهد و دیگر آنکه سازمان باید دارای پیشینه و سابقه‌ای روشن در زمینه رعایت عدالت در امر توزیع باشد. به تبعیت از قول آل‌سن (۱۹۶۵) معمولاً اظهار می‌شود که توانایی سازمان در نظارت و درک افراد نسبت به کارآیی این نظارت، هنگامی افزایش می‌یابد که تعداد اعضا کم باشد.

قومیت می‌تواند تقاضای افراد را برای سهم شدن در اقدام جمعی به طرق متعددی افزایش دهد. اول از همه، قومیت شناسایی مشارکت‌کنندگان بالقوه را برای رهبری ساده‌تر می‌سازد. آنها می‌توانند بصورت مؤثر، بدون اتلاف وقت، هم خود را معطوف عضوگیری و کار بر روی افراد غیرعضو موجود در گروه قومی ناراضی سازند. به همین ترتیب، برای رهبری نیز تعیین مجازات افرادی که گرایش آزاد و خاص خود را دنبال می‌کنند، ساده‌تر خواهد بود. خلاصه آنکه، همان‌طور که روگوسکی (۱۹۸۵) مدعی شده است قومیت هزینه کسب اطلاعات برای رهبری را در جهت تلاش برای فائق آمدن برگرایش‌های آزاد و غیروابسته کاهش می‌دهد.

هنگامی که اقدام جمعی شکل نزاع خشونت‌آمیز به خود می‌گیرد، محاسبه و ارزیابی مشارکت با ورود خطرهای مشارکت پیچیده‌تر می‌گردد. در این مواقع نیز قومیت می‌تواند توان رهبران برای غلبه بر تمایل اعضای گروه به تک‌روی را افزایش دهد تا مبادا مشارکت به نزاع خشونت‌بار بینجامد. استراتژی‌ای که دولت حاکم در قبال اقوامی که ثبات و مشروعیت دولت را به مخاطره می‌افکنند، اتخاذ می‌کند نیز بنحوی متأثر از عنصر قومی نزاع است. دقیقاً همان‌طور که اختلافات قومی توان رهبران مخالف را در کشف و مجازات افرادی با گرایش آزاد و غیروابسته بالا می‌برد، دولت نیز می‌تواند از قومیت بسان ابزاری برای پیدا کردن دشمنان بالفعل، بالقوه و یا خیالی خود بهره‌گیرد. اگر دولت اعمال سرکوبگرانه خود را محدود به اعضای شناخته شده و معروف در فعالیت‌های مخالف دولت، آنگاه این حقیقت که این افراد غالباً وابسته به یک گروه قومی

شناخته شده و معروف هستند، توان دولت را در زمینه تشخیص و مجازات معاندان تحلیل می‌برد. تا زمانی که دولت در سرکوبی هدف دقیقی دارد، توانایی رهبران مخالف در امر بسیج هرچه بیشتر مشارکت‌کنندگان در قالب برنامه‌های خودشان تحلیل و هدر می‌رود. اما اگر سرکوب‌های دولتی از حیث قلمرو و شدت آنقدر گسترش یابد که تعیین اهداف سرکوب تفاوتی نکند، ماهیت قومی نزاع می‌تواند تبدیل به یک امتیاز برای مخالفان شود. زیرا هنگامی که سرکوب تا این اندازه گسترده و باز باشد که صرف عضویت در یک گروه قومی معاند بدون لحاظ کردن مشارکت یا عدم مشارکت فرد در فعالیت‌های ضد حکومتی، بطور مؤثری وی را موضوع سرکوب قرار دهد، اعضای گروه قومی مخالف برای پیوستن به سازمان‌های معارض انگیزه‌ای پیدا می‌کنند و آن این است که جدا از دیگر دلایل (حداقل) برای صیانت خود از سرکوب‌های گسترده و یکسان دولت هم که شده، دست به چنین کاری بزنند (میسون، کران، ۱۹۸۹). گرایش‌های آزاد و غیروابسته نیز بالحاظ نمودن ترس حاصل از سرکوب شایع و عام دولت علیه اعضا گروه قومی معاند از بین می‌روند.

نتیجه‌گیری

قومیت به عنوان نیرویی قدرتمند در حوزه مسایل سیاسی عصر حاضر همچنان باقی خواهند ماند و از بین نخواهد رفت. این مقاله گذری داشت بر مسائل نظری و اصلی مطرح در زمینه مطالعه سیاست قومی، و چارچوب‌های مفهومی عمده‌ای که از رهگذر تلاش‌های صاحب‌نظران این حوزه برای حل مسایل مذکور، پدید آمده‌اند. درحالی که چنین حجم پیچیده و متنوعی پیرامون تحلیل سیاست قومی وجود دارد، بسیاری از محققین متذکر شده‌اند که جریان و روند کلی ادبیات مربوط به تغییر اجتماعی و توسعه سیاسی به سیاست‌های قومی توجه در خوری معطوف نداشته‌است. یکی از پیامدهای این عدم توجه این است که بخش مهمی از ادبیات نگاشته شده پیرامون ابعاد گوناگون سیاست‌های قومی بنحوی از این جریان عمده بدور مانده‌است. در بحث پیرامون چارچوب‌های نظری عمده موجود در حوزه سیاست قومی سعی کرده‌ام تا اساس آنها را در پارادایم‌های حوزه علوم رفتاری، میزان توافق و همراهی‌شان با آن پارادایم‌ها، و

سهم آنها را در تکمیل روند کلی سنتهای پژوهشی در حوزه تغییرات اجتماعی و توسعه ترسیم کنم. با انجام چنین کاری شاید این مقاله بطریقی - ولو اندک - در راه پذیرش و تأیید این بخش مهم از مطالعات از سوی جریان حاکم، و پیدا کردن جایگاه واقعی اش در کتب مرجع و گفتمان محققانه در مورد مضامین کلی توسعه مؤثر بیافتد.

منابع

- Bates, R. (1974) 'Ethnic Competition And Modernization in Contemporary Africa', *Comparative Political Studies*, 6: 457-84.
- Birch, A. H. (1978); *Minority Nationalist Movements And Theories of political Integration*, *World Politics*, 30: 325-44.
- Brass, P. R. (1976) 'Ethnicity And Nationality Formation', *Ethnicity*, 3: 225-41.
- Butler, D. and Stokes D. (1969) *Political Change in Britain*, New York, St Martin's Press.
- Connor, W. (1972) 'Nation - Building or Nation Destroying?', *World Politics*, 24: 31-55.
- Frohlich, N. Oppenheimer, J. A. and Young, O, (1971) *Political Leadership and Collective Goods*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Hannan, M. (1979) 'The Dynamics of Ethnic Boundaries in Modern States', in M. Hannan and J. Meyer (eds) *National Development and the World System: Educational, Economic, and Political Change 1950-1970*, Chicago, University of Chicago Press.
- Hechter, M. (1974) 'The Political economy of Ethnic Change', *American Journal of Sociology*, 79: 1151-78.
- Hechter, M. and Levi, M. (1979) 'The Comparative Analysis of

- Ethnoregional Movements*, *Ethnic and Racial Studies*, 2: 260-74.
- Hechter, M, Friedman, D. and Appelbaum, M. (1982) 'A Theory of Ethnic Collective Action', *International Migration Review*, 16: 412-34.
- Horowitz, D. (1971) 'Three Dimensions of Ethnic Politics', *World Politics*, 23: 232-44.
- _____ (1985) *Ethnic Politics*, Berkeley: University of California Press.
- Kende, I. (1978) 'Wars of Ten Years, 1967-1976', *Journal of peace Research*, 2 15: 227-41.
- Lefer, E. M. (1981) 'Competing Models of political Mobilization: the Role of Ethnicities', *American Journal of Sociology*, 87: 23-47.
- Lipset, S. M. and Rokkan, S. (1967) *Party Systems and Voter Alignments*, New York, Free Press.
- McCarthy, J. d. and Zald, M. N. (1977) 'Resource Mobilization and Social Movements: a Partial Theory', *American Journal of Sociology*, 82: 1212-41.
- Mason, T. D. and Krane, D. A. (1989) 'The Political Economy of Death Squads', *International Studies Quarterly*, 33: 175-98.
- Melson, R and Wolpe, H. N. (1970) 'Modernization And the Politics of Communalism: a Theoretical Perspective', *American Political Science Review*, 64: 1112-30.
- Nagel, J. and Olzak, S. (1982) 'Ethnic Mobilization in New And old States: an Extension of the Competition Model', *Social Problems*, 30: 127-43.
- Nielsen, F. (1985) 'Toward a Theory of Ethnic Solidarity in Modern Societies', *American Sociological Review*, 50: 133-49.
- Olson, M. (1965) *The Logic of Collective Action*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Parsons, T. and Smelser, N. (1956) *Economy and Society*, New York, Free Press.

- Popkin, S. L. (1979) *The Rational Peasant: The Political Economy of Rural Society in Vietnam*, Berkeley, University of California Press.
- Powell, J. D. (1970) 'Peasant Society And Clientelist Politics, *American Political Science Review*, 64: 411-25.
- Ragin, C. C. (1979) 'Ethnic Political Mobilization: The Welsh Case. *American Sociological Review*, 44: 619-35.
- Rogowski, R. (1974) *Rational Legitimacy: A Theory of Political Support*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- _____ (1985) 'Cases and Varieties of Nationalism: A Rationalist Account', in E. A. Tiryakian and R. Rogowski (eds) *New Nationalisms of the Developed West*, Winchester, Mass.: Allen & Unwin.
- Rogowski, R. and Wasserspring, L. (1971) *Does Political Modernization Exist? Corporatism in Old and New Societies*, Beverly Hills Calif: Sage professional Papers.
- Scott, J. C. (1972) 'Patron-Client politics And Political Change in Southeast Asia', *American Political Science Riview*, 66: 68-90.
- _____ (1976) *The Moral Economy of the Peasant*, New Haven, Yale University Press.
- Small, M. and Singer, J.D. (1982) *Resort to Arms*, Beverly Hills, Calif: Sage Publications.
- Tilly, C. (1978) *From Mobilization to Revolution*, Reading, Mass: Addison- Wesley.
- Tiryakian, E.A. and Rogowski, R. (1985) *New Nationalisms of the Developed West*, Winchester, Mass.: Allen & Unwin.

« منابع جهت مطالعه بیشتر در این زمینه »

- Armstrong, J. (1982) *Nations Before Nationalism*, Chapel Hill, University of North Carolina Press.
- Bonacich, E. (1972)' *A Theory of Ethnic Antagonism: the Split Labor*

- Market*, *American Sociological Review*, 37: 547-59.
- Enloe, C.H. (1973) *Ethnic Conflict and Political Development*, Boston, Little, Brown & Co.
- Esman, M.J. (1977) *Ethnic Conflict in the Western World*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Glazer, N. and Moynihan, D.P. (eds) (1975) *Ethnicity and Experience*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Gourevitch, P.A. (1979); *The Reemergence of "Peripheral Nationalisms": Some Comparative Speculations on the Spatial Distribution of Political Leadership and Economic Growth*, *Comparative Studies and History*, 21: 303-22.
- Hall, R.L. (1979) *Ethnic Autonomy - Comparative Dynamics: The Americas, Europe and the Developing World*, New York, Pergamon Press.
- Hechter, M. (1975) *Internal Colonialism: The Celtic Fringe in British National Development*, London, Routledge & Kegan Paul.
- _____ (1978) 'Group Formation And the Cultural Division of Labor', *American Journal of Sociology*, 84: 293-318.
- Horowitz, D. (1973) 'Direct, Displaced, and Cumulative Ethnic Aggression', *Comparative Politics*, 6: 1-16.
- _____ (1981) 'Patterns of Ethnic Separatism', *Comparative Studies in Society and History*, 23: 165-65.
- Jenkins, J.c. (1980) 'Resource Mobilization Theory and the Study of Social Movements', *Annual Review of Sociology*, 9: 527-53.
- Kende, I. (1971) 'Twenty - Five Years of Local Wars', *Journal of Peace Research*, 8: 5-22.
- Laver, M. (1980) 'Political Solutions to the Collective Action Problems', *Political Studies*, 28: 195-209.
- Levi, M. and Hevhter, M. (1985) 'A Rational Choice Approach to the Rise and Decline of Ethnoregional Parties', in E. A. Tiryakian and R.

- Rogowski (eds) *New Nationalisms of the Developed West*, Winchester, Mass.: Allen & Unwin.
- Margolis, H. (1982) *Selfishness, Altruism, and Rationality: A Theory of Social Choice*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Milne, R. S. (1981) *Politics in Ethnically Bipolar States*, Vancouver, University of British Columbia Press.
- Olzak, S. (1983) 'Contemporary Ethnic Mobilization', *Annual Review of Sociology*, 9: 355-74.
- Parenti, M. (1967) 'Ethnic Politics and the Persistence of Ethnic Identification', *American Political Science Review*, 61: 717-26.
- Polese, M. (1985) 'Economic Integration, National Policies, and the Rationality of Regional Separatism', in E. A. Tiryakian and R. Rogowski (eds) *New Nationalisms of the Developed West*, Winchester, Mass.: Allen & Unwin.
- Ragin, C. C. (1977) 'Class, Status, And "Reactive Ethnic Cleavages" : The Social Bases of Political Regionalism', *American Sociological Review*, 42: 538-50.
- Rothschild, J. (1981) *Ethnopolitics: A Conceptual Framework*, New York, Columbia University Press.
- Young, C. (1976) *The Politics of Cultural Pluralism*, Madison, University of Wisconsin Press.
- Zald, M. N. and McCarthy, J. P. (ed.) (1979) *The Dynamics of Social Movements*, Cambridge, Mass.: Winthrop.